

یاران،

با درود.

این بهترین نوشته ایست که تاکنون درباره " انقلاب شکوهمند " بدستم رسیده است. بهمین سبب ضروری دیدم که شما عزیزان را آگاه سازم. گواينکه ممکن است برخی از شما این نوشته را از آرشام مستقیماً دریافت کرده باشید.

کمی طولانی است لکن به صرف وقت و خواندنش میارزد.

تندرست باشید.

هاشم

From: arshan [mailto:arshan_news@yahoo.ca]

Sent: Thursday, January 22, 2009 18:59

To: undisclosed@syn.telenor.net; recipients@syn.telenor.net

Subject: porsesh va pasokh پرسش و پاسخ

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-48900>

نادره افشاری

نویسنده



پرسش و پاسخی در باره وقایع 57

جامعه ی ایران یک جامعه ی مذهب زده بود. خود

خاندان پهلوی هم، احتمالاً چون میزان قدرت و تزویر ملایان را

میدانستند، با ایشان مماشات میکردند. در ایران، زمینه ی تک

حزبی شدن و عدم تحمل دگراندیشان، پیش از این که یک شیوه

ی حکومتی باشد، یک شیوه و رفتار دینی و شیعی بود. ملایان

با هر کس مخالف بودند، با «فتوا»یی مبنی بر کافر و ملحد بودن

طرف، توسط ارتش لپنها و لاتهای تحت فرمانشان، سربه

نیستش میکردند. احمد کسروی، هژیر نخست وزیر، رزم آرای

نخست وزیر، حسنعلی منصور نخست وزیر و خلیهای دیگر از

همین دسته قربانیان تروریسم دینی هستند که توسط همین ارتش عقب مانده ی فرهنگی ی در اختیار ملایان سر به نیست شده اند. حتا خود محمد رضا شاه را هم ترور کردند. تروریست، کارت خبرنگاری مجله ای اسلامی در جیبش بود، در ضمن توده ای هم بود. به این لیست ترورها ترور محمد مسعود، دهقان و دیگران را هم اضافه کنید.

پرسش و پاسخی با «نادره افشاری»

به بهانه ی سی امین سالگرد افتضاح تاریخی سال 57:

اشاره

پرسشگر پرسشهای زیرین، دوست نازنینی است از درون کشور، از نسل تازه ی پس از افتضاح تاریخی سال 1357. پرسیدن اینگونه پرسشها از سوی نسل ایشان، برای دانستن چرایی و چگونگی برآمدن غول استبداد مذهبی در حکومت ایران، در انتهای قرن بیستم و تداوم آن تاکنون، تا قرن بیست و یکم، هم طبیعی است و هم حق ایشان. پاسخ من نیز که - خود - کلی کاغذ برای یافتن پاسخی به چگونگی انجام این فاجعه ی سیاه، سیاه کرده ام، طبیعی است و وظیفه ام...

همراه با بوسه ای برای این نسل تازه و این دوست نازنین که در

این سی سال نکبتی، زندگی سیاهی را در «وطن اشغال شده»
گذرانده است، بدون آن که شریک جرم فاجعه آفرینان نسل ما و
نسل پیش از ما باشد، به کوتاهی پرسشها را پاسخ می‌گویم.
پاسخهای دقیقتر را در کتابهای منتشر شده ام، به ویژه در
«رنسانس وارونه»، «واژه را باید شست»، «پشت دروازه ی
تهران» و همچنین در «بحران روشنفکری در ایران» داده ام...

همین

با درود به روان پاک اعلیحضرت فقید شاهنشاه آریامهر
پرسش و پاسخی پیرامون چرایی و چگونگی وقوع انقلاب

اسلامی

با «نادره افشاری» نویسنده ی کتاب «رنسانس وارونه»

1- آیا تک حزبی کردن جامعه و تشدید سرکوب و اختناق، زمینه

ی ظهور خمینی و مذهبها را فراهم نکرد؟

2- چرا در کنار آزادیهای اجتماعی دوران پهلوی دوم، آزادیهای

سیاسی وجود نداشت؟

3- چرا مدیای آن دوران در جهت آگاهی بخشی سیاسی به مردم

و تمرین دموکراسی گام برنداشتند و تنها به موسیقی و مد و

فیلمفارسی اکتفا میشد؟

4- چرا روحانیون در آن زمان از دربار بودجه میگرفتند؟

5- چرا شخص اول مملکت خود و خانواده اش به خرافات

مذهبی دامن میزدند؟

6- چرا بجای اعدام اعضای حزب توده، با مذهبیها و در رأس

آنها خمینی با نرمش رفتار میشد و بعنوان مثال با تبعید به نجف

به او رسماً مجوز فعالیت آزاد علیه رژیم سلطنت داده شد؟

7- چه کسی مسئول فرهنگ سازی در جامعه است؟ و چگونه

باید به مردم یک کشور فرهنگ داشتن دموکراسی را آموخت؟

8- آیا انداختن گناه انقلاب بر گردن روشنفکران و یا نسبت دادن

آن به فلان رادیو و فلان ژنرال، پاک کردن صورت مسئله

نیست؟

9- چگونه میشود با یک مقاله و یا یک رادیوی بیگانه، نظامی

که رهبرش خود را وارث 2500 سال شاهنشاهی میدانست و به

او لقب عقاب اوپیک را داده بودند، سرنگون کرد؟

10 - خلاصه اینکه رشد طبقه ی متوسط مگر نباید با رشد

آزادی توأم باشد و آیا ناهمگونی این دو باعث انقلاب نمیشود؟

پاسخ - مسائل اجتماعی را نمیتوان به این سادگی فرمولبندی

کرد. ایران وارث یک انقلاب مدرن ولی ناموفق بود. انقلاب

مشروطه در واقع برای کوتاه کردن دست ملایان و قاجارهای

حامی ایشان از زندگی خصوصی و اجتماعی شهروندان ایران

آغاز شد. نخستین خواسته ی ایرانیان در انتهای قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم «عدالتخانه» بود. اگر توجه داشته باشیم که تمام امور دادگستری ایران در «بیت» ملاها و در مسجدها رفع و رجوع میشد، ایران را به گونه ی دیگری خواهیم دید.

رضا شاه فقید وارث یک کشور ورشکسته و تجزیه شده و یک انقلاب ناموفق مشروطه بود. در ایران آغاز قرن چهاردهم خورشیدی، زمان کودتای رضا شاه فقید، دست کم هشت مدعی در استانهای مرزی، داعیه ی تجزیه ی ایران را داشتند. ایرانیان را افسون مذهبی شیعیگری به نابودی کشانده بود. ایران خرابه ای بود که در پایتختش تنها قصری بود و حرمسراهایی برای خوشگذرانی شاهان و درباریان و آخوندها...

جنبش باب در دوران حکومت قاجارها و به دست امیرکبیر، یک نخست وزیر دلسوز [و این خود نکته ی اصلی بدفهمی روشنفکران ماست] به شدت سرکوب شده بود. جنگهایی که رهبران ملایان بودند، نیمی از کشور را به باد داده بودند. سرکوب جنبش باب و بابیه و بسیاری پارامترهای دیگر، قدرت آخوندها را بسیار افزون کرده بود. ایرانیان هیچ چیز نمیدانستند. چند تنی از ایرانیان که به خارج از کشور - ترکیه و باکو - سفر کردند، آن کشورها را مهد تمدن و تجدد یافتند. اولین روزنامه را

ایرانیها به تقلید از ترکها منتشر کردند. اولین شبنامه را بر علیه
آخوندها ایرانیان به پیروی از حزب ترکهای جوان که بر علیه
حکومت عثمانی تشکیل شده بود، توانستند بنویسند. آگاهی صفر
بود. همه جا فقط خرافات بود و خرافات و جنگهای
حیدری/نعمتی. بنابراین در زمینه ی برآمده از چنین شوره زاری
پرسشهایی این چنین بسیار غیرمنصفانه است.

ایرانیان به شدت مذهبی بودند و هستند و افسارشان دست
آخوندها و بیگانگان. ایشان هیچ تصویر و تصویری از آزادی
نداشتند. تا قدرت پادشاه یا حاکمی کم میشد، فوراً چپاول و غارت
و تجزیه و بلبشو و آنارشیزم رواج پیدا میکرد. در چنین زمینه
ای رضا شاه کوشید ایران مفلوک را کمی آخوند زدایی کند و
راهی به سوی جامعه ی مدرن برای ایرانیان بگشاید. آن زمان،
زمان رضا شاه اصطلاح «دیکتاتور صالح» مد بود. این واژه را
روشنفکران آن دوران - از قزوینی و سید حسن تقی زاده و
جمال زاده و دیگران - باب کردند. فرانکو و هیتلر و موسولینی
و کمال آتاتورک هم محصول این دورانند که کوشیدند با
دیکتاتوری، منویاتشان را پیش ببرند. آتاتورک و رضا شاه در
جستجوی راهی برای برون رفت کشورهاشان از فلاکت بودند. با
این تفاوت که در ایران قاجاریه، حکومت در حضيض ذلت بود،

ولی ترکیه در اوج قدرت امپریالیستی خود یا دست کم وارث حکومت عثمانی بود که بخش بزرگی از جهان آن دوران را در اختیار داشت، تا بخشی از اروپا. همه ی شبه جزیره ی عربستان و کشورهای بعدی عراق و اردن و سوریه و لبنان و اسرائیل، در واقع از متلاشی شدن ترکیه ی عثمانی به وجود آمده اند.

اما ایران نیمی از خاکش را از هرات و گرجستان و قفقاز و آذربایجان و دیگر نواحی از دست داده بود. تولید کشور فقط شازده بود؛ آن هم شازده قراضه... بعدها که رضا شاه کاخهای سلطنتی قاجار را تحویل گرفت، بیشتر زنان و دختران حرمسراهای قاجار، محله ی قجرها را در تهران ایجاد کردند که نخستین فاحشه خانه ی رسمی ایران بود و از تولیدات پادشاهان قاجار. تولید دیگر قاجارها لقب بود. اعطای لقب مصدق السلطنه به دکتر محمد مصدق از همین گونه القاب اعطایی دربار قاجار [احتمالا ناصرالدین شاه] به این شازده ی قاجار بود. تازه پادشاهان قاجار برای دادن این القاب، پول و هدیه هم از دریافت کنندگان این لقبهای دهان پرکن میگرفتند. در ایران فقط آخوندیسم حاکم بود و بیسوادی...

اینها را مینویسم تا بدانید که در ایران آن دوران و تا بعدها

آزادی چه محلی از اعراب میتوانست داشته باشد! تا بندها شل
میشدند، عشایر شلوغ میکردند. روسها از شمال و انگلیسها از
جنوب خیز برمیداشتند برای بلعیدن این سرزمین. این مردم فلک
زده هم آلت دست آخوندها بودند و بیسواد و از همه ی دنیا عقب
مانده... حالا را نگاه نکنید... تنها اتومبیل کشور ماشین محمد
علیشاه قاجار بود که به آن ماشین مشدی مدعی میگفتند که نه
بوق داشت و نه صدلی... تنها قطار کشور ماشین دودی بود،
باز هم برای تامین منویات آخوندها... و رواج خرافات... و رفتن
به شابدوالعظیم. در چنین زمینه ای مردم انقلاب کردند که از
دست آخوندها راحت شوند و عدالتخانه درست شود... برعلیه
استبداد آخوندی و استبداد قاجاریه. کمدی این که انقلاب
مشروطه را که برعلیه آخوندها بود، آخوندها به اسم خودشان
سکه زدند. طباطبایی و بهبهانی شدند رهبران مشروطه... خیلی
خنده دار است..نه!؟!

1- آیا تک حزبی کردن جامعه و تشدید سرکوب و اختناق، زمینه

ی ظهور خمینی و مذهبها را فراهم نکرد؟

جامعه ی ایران یک جامعه ی مذهب زده بود. خود خاندان پهلوی

هم، احتمالاً چون میزان قدرت و تزویر ملایان را میدانستند، با

ایشان مماشات میکردند. در ایران، زمینه ی تک حزبی شدن و

عدم تحمل دگراندیشان، پیش از این که یک شیوه ی حکومتی باشد، یک شیوه و رفتار دینی و شیعی بود. ملایان با هر کس مخالف بودند، با «فتوا»یی مبنی بر کافر و ملحد بودن طرف، توسط ارتش لمپنها و لاتهای تحت فرمانشان، سربه نیستش میکردند. احمد کسروی، هژیر نخست وزیر، رزم آرای نخست وزیر، حسنعلی منصور نخست وزیر و خلیهای دیگر از همین دسته قربانیان تروریسم دینی هستند که توسط همین ارتش عقب مانده ی فرهنگی ی در اختیار ملایان سر به نیست شده اند. حتا خود محمد رضا شاه را هم ترور کردند. تروریست، کارت خبرنگاری مجله ای اسلامی در جیبش بود، در ضمن توده ای هم بود. به این لیست ترورها ترور محمد مسعود، دهقان و دیگران را هم اضافه کنید.

به هر حال ایران یک جامعه ی مذهب زده و دفرمه بود و هست. خاندان پهلوی کوشیدند به این مردم آزادیهای اجتماعی را یاد بدهند، ولی نشد. همین هژیر نخست وزیر، برای جلب نظر آخوندها، پس از ترور شادروان احمد کسروی به دست حسن امامی، افاضه کرد که کسروی «مهدورالدم و مرتد» است و خونش حلال. شرایطی ایجاد شد که بعدها در دوره ی حکومت دکتر مصدق، مجلسیان – همین روشنفکران و طبقه ی متوسط و

تحصیل‌کرده های ایران آن دوران - تصویب کردند که قاتلان کسروی، قهرمانان کشورند و از زندان آزادشان کردند. جالب این که همین هژیر نخست وزیر «مفتی» مهدورالدم و مرتد بودن شادروان کسروی را همان قاتل کسروی - امامی - چهار سال بعد در سال 1328 خورشیدی ترور کرد. آزادی در ایران فقط برای این کارها لازم بود و نه برای رشد فرهنگی و فهمی از انسان و حقوق برابر انسانها و تدوین قوانین مدرن و احترام به این قوانین.

آزادی سیاسی فقط وسیله ی دست توده ایها و آخوندها و تجزیه طلبها و وطنفروشها برای شانتاژ بود. فراموش نکنیم که هیتلر در آزادی سیاسی نسبی بین دو جنگ جهانی به قدرت رسید و شعارش هم همین بود که از دموکراسی و آزادی برای رسیدن به قدرت استفاده میکند، اما خودش این اشتباه را مرتکب نمیشود که به ملت آزادی و دموکراسی بدهد.

من هم مثل محمد رضا شاه فقید، آن جامعه ی پیش از افترض تاریخی سال 1357 را - به دلیل فقر فرهنگی اش - شایسته ی داشتن آزادیهای سیاسی نمیدانم. فهم این چیزها باید با کار فرهنگی طولانی مدت در شهروندان نهادینه شود. تجربه ی سال 1356 و 1357 درستی دریافت محمد رضا شاه فقید را نشان

داد. به محض این که کمی بندها سست شدند، آن آنارشیسیم مسخره بر کشور حاکم شد و از درون آن آنارشیسیم و بلبشو، غولی به نام سید روح الله خمینی و حکومت اسلامی و ولایت مطلقه ی فقیه بیرون آمد، با همدستی همانها که سالها و سالها عربده های «فقدان آزادی سیاسی» شان گوش فلک را کر کرده بود!

2- چرا در کنار آزادیهای اجتماعی دوران پهلوی دوم، آزادیهای سیاسی وجود نداشت؟

علتش این بود که آزادی سیاسی فقط خوراک تجزیه طلبها و وطنفروشها و توده ایها و مذهبیها برای آنارشی بازی بود. تجربه ی دوران مصدق برای این [مثلا] آزادیها تجربه ی خوبی بود. 100 افسر توده ای به دلیل عدم درک درست مصدق از ناهمی شهروندان ایرانی از آزادی به 700 نفر بالغ شدند. در دوره ی مصدق پیرامون مجلس شورای ملی، یک مشت لات و لمپن را زیر عنوان دستفروش جمع کرده بودند که هر وقت آخوندها، توده ای ها، سومکاییها و... همین حسین فاطمیها و شمس قنات آبادیها و کاشانیها میخواستند، ریسه میشدند به سمت مجلس و پاره آجر را لای پارچه میپچیدند - که مثلا قرآن است - و آن را تو سر نمایندگان مخالف مصدق میکوبیدند. لژ

مجلس شورای ملی پر بود از همین لات و لمپنها که برای پیشبرد منویاتشان عربده میکشیدند و با شانتاژ میخواستند خواسته‌هایشان را پیش ببرند. بنابراین برای آزادی و به ویژه آزادی سیاسی، باید درکی از مبارزه‌ی سیاسی داشت. مبارزان سیاسی کشور ما همه بیگانه پرستانی بودند که میخواستند ایران را تجزیه کنند، ایران را تضعیف کنند و به دیگر کشورها وابسته. کمترین کار این جماعت، کارشکنی در کار دولتها و مجلس شورای ملی بود...

3- چرا مدیای آن دوران در جهت آگاهی بخشی سیاسی به مردم و تمرین دموکراسی گام برنداشتند و تنها به موسیقی و مد و فیلمفارسی اکتفا میشد؟

زمینه اش وجود نداشت، همه چیز بد فهمیده میشد. فرهنگ سازی کار یک نفر نیست. فرهنگ ساز باید خودش ساخته شده باشد. فراموش نکنیم که تقریباً تمام «روشنفکران و نویسندگان و شاعران و هنرمندان» ایرانی آن دوران، عضو یا هوادار حزب توده‌ی خائن به کشور بودند. برخی از وکلای مجلس، خیلی از سیاستمداران و روزنامه نگاران و البته خیلی از «هنرمندان و روشنفکران» کشور توده‌ای شده بودند و برای پیشبرد منویات حزب کمونیست شوروی کار میکردند. در خارج از کشور هم

بیشتر دانشجویان یا توده ای بودند یا بعدها مائونیست شدند.
کنفدراسیون دانشجویان و تحصیلکردگان خارج از کشور هم
مرکز فاسدترین و وابسته ترین عناصر حزبی بود، که همه شان
به لحاظ سیاسی فاسد بودند و بیشترشان به لحاظ اخلاقی...
خاطرات کنفدراسیونی ها را که بخوانید، متوجه میشوید... همه
شان از کشورهای شوروی و لیبی و چین و عراق پول میگرفتند
و برای «ثبات شکنی» و «امنیت شکنی» در ایران تلاش
میکردند. حزب توده ی وابسته به اجنبی از همان دهه ی بیست
خورشیدی که تاسیس شد و جان گرفت، افرادی را انتخاب میکرد
و به ایشان پر و بال میداد. در واقع از این افراد «روشنفکر
سازی» میکرد. مثلا محصلین و دانشجویانی را که گاه انشای
خوبی داشتند، در نشریات و مجلاتشان - مثل مردم و غیره - به
کار میگماشت و بعدها با تبلیغات و تبلیغات، از آنها «روشنفکر»
و شاعر و نویسنده و تنورسین و غیره... به خورد مردم میداد.
به این افراد هم تنها در همین حزب توده و نشریات حزبی بها
داده میشد. یک رابطه ی دو طرفه: «من تو را معروف میکنم،
به شرطی که تو منویات حزبی مرا پیش ببری.»

بیشتر آنانی را که تا همین امروز به عنوان «روشنفکر» به
خورد ما میدهند، در واقع ساخته و پرداخته ی حزب توده

هستند. خیلی از اقمار و اعوان و انصار همانها که آن زمانها توده ای بودند و هنوز هم دلشان برای رفیق کیا و رفیق استالین میتپد، حزب توده را مرکز تجمع «روشنفکران» و «هنرمندان» ایران میدانند، در حالی که همین «روشنفکری» و همین «هنر» در واقع محصول حزب توده بود و در راستای پیشبرد منویات حزب توده و حزب کمونیست شوروی و دولت آن زمان شوروی؛ نمونه اش جلال آل احمد است، احمد شاملوست، سیاوش کسرایی است و خلیهای دیگر...

به نظر من فرهنگ، ادبیات و هنر اساسا نباید سیاسی باشد و یا در خدمت سیاست خاصی باشد. ادبیات و فرهنگی که در خدمت سیاست و منویات سیاسی خاصی باشد، میشود ادبیات فاشیستی، ادبیات اسلامی، ادبیات استالینیستی و ادبیات و هنر ایدئولوژیک. هنر هیچ ظرفی برنمیدارد و اصلا هنر در آزادی و آزادگی ی آفریننده اش میشکند. هر وقت هنر و فرهنگ و ادبیات را سیاسی کردیم، در واقع هنر را و آفریننده ی هنر را به زنجیر کشیده ایم... بیخود نیست که در ایران تحت حاکمیت اسلامی، ادبیات و هنر مزه ی گاه و جو پوسیده میدهد...

شما خیال میکنید چرا احمد شاملو آن زمان هر روز و هر روز یقه ی کسانی را که در راه پیشبرد منویات حزبی او قدم و قلم

نمیزدند، میگرفت؟! «روسپی» خواندن فروغ فرخزاد، شاهکار احمد شاملوست. درگیری با سهراب سپهری از شاهکارهای حزبی احمد شاملوست که میخواست به ضرب و زور شاعر غیرسیاسی ای مثل سپهری را سیاسی کند، آن هم یک جور سیاست، یعنی توده ای. به قول شادروان شاهرخ مسکوب، تبدیلتان کند به «حیوان سیاسی» و آن هم یک جور سیاست که «از خطر اندیشیدن» رها باشند. خود شاملو در جایی نوشته است که «حمیدی شاعر را به دار شعر خویش آونگ» کرده است. در واقع گازانبوری حمله میکردند تا «روشنفکر و هنرمند» حزبی بسازند و ساختند و به خوردمان دادند؛ والا که شوره زار مذهب زده ی ایران، جایی برای فهم و شعور و درکی از آزادی و آزادیخواهی و روشنفکری و روشنگری نگذاشته بود. این شوره زار هنوز هم همین است. روشنفکران این دورانش هم همینند؛ پاسدارها و اطلاعاتچیهها و آدمکشها... قبول ندارید؟! نگاهی به عبدالکریم سروش و اکبر گنجی و نبوی و مخملباف و... بقیه بیاندازید!

تک و توک افرادی هم که آن دوران دستشان را به زانوی خودشان میگرفتند و کاری میکردند، ترور و حذف میشدند. کسانی مثل کسروی، مثل هدایت و مثل خلیل ملکی که دیگر

نمیخواست مجری منویات حزب کمونیست شوروی و جوزف استالین باشد. باز هم به این نمونه ها و کارنامه ی زندگی سیاسی و «هنری» شان نگاه کنید؛ کارنامه ی جلال آل احمد ها و احمد شاملوها و سیاوش کسرایی و امثال اینها...

به قول فرزانه ای: «چپ که قرار بود مروج برابری همه ی انسان ها باشد، به یکباره سر بر دامان آیت الله نهاد... بلشویک ها سر از خانه ی آیت الله خمینی در آوردند، مائوئیست ها دعای ندبه خواندند، سیاوس کسرایی زیر کرسی آیت الله چای شیرین نوشید و در مدحش شعر گفت. قصه ی ما به آن می ماند که جردانو برونوی قتل، دستگاه انکیزیسیون پاپ اعظم را به اتحاد در برابر خاندان هنرپرور مدیچی فراخواند، فلورانس سقوط کند و علم به قربانگاه رود. در ایران رنسانسی وارونه رخ نمود، گذار از دوران مدرن به قرون تاریک وسطا!»

[از کتاب رنسانس وارونه]

4- چرا روحانیون در آن زمان از دربار بودجه می گرفتند؟
شاه و دربار از آخوندها می ترسیدند. آخوندها قدرت داشتند. این حقوق به نوعی رشوه به آنها بود و در ضمن وابسته کردنشان به حکومت که ساکت باشند. برای گماشتن خاتم دکتر فرخ رو پارسای در پست وزارت آموزش و پرورش، امیرعباس هویدا

نخست وزیر وقت که مدتها کوشیده بود زنی را وارد کابینه اش کند و با نامه های تهدیدآمیز آخوندها مواجه شده بود، دست آخر خودش به دیدار یکی/دوتا آخوند مثلا مرجع رفت و اجازه ی گماردن خانم پارسای را از ایشان گرفت. هنگام معرفی خانم پارسای به شاه به عنوان یکی از اعضای هیئت دولت، هویدا به شاه گفت که برای گماردن ایشان به این پست، نظر موافق علما را هم جلب کرده است. شاه گفته بود:

«حالا دیگر آخوندها هم آدم شده اند؟!»

جالب این که همان آخوندهایی که مرئوس خانم پارسای بودند، مثل محمد حسین بهشتی، مرتضا مطهری، جواد باهنر احتمالا و نمیدانم چی چی مفتح، بعدها رئیسشان یعنی همین خانم پارسای را اعدام کردند، آن هم به فجیع ترین وجه ممکن... خانم پارسای را همراه با زنی از محله ی بدنام شهرنو که به «پری بلنده» معروف بود، همزمان اعدام کردند، تا میزان نفرتشان را از زنی که بالاتر از آنهاست و کار بیرون از خانه میکند و نمیخواهد بین تخت و مطبخ در نوسان باشد، نشان دهند.

5- چرا شخص اول مملکت، خود و خانواده اش به خرافات

مذهبی دامن میزدند؟

دوست دارم تاکید کنم که خاندان سلطنتی هم فرآورده و محصول

همان جامعه بودند و هستند. این را هم بگویم که در ایران، مذهب و خرافات مذهبی یک مفهوم مشترک دارند. انداختن سفره ی ابوالفضل، نذر کردن، متوسل شدن به مردگان، رفتن به زیارت و درخواست معجزه از مردگان، رفتار مذهبی شیعیان است، در حالی که واقعا هیچ دلیل منطقی ای برای این رفتار وجود ندارد. جالب این که این رفتار حتا اسلامی هم نیست. در اسلام زیارت قبور «شُرک» است. سنیان و دیگر فرقه های اسلامی به همین دلیل شیعیان را «کافر و مشرک» میخوانند. توجه بکنیم که شیعیان در جهان تنها هفت تا هشت درصد از مسلمانان را تشکیل میدهند.

از کل بیش از یک میلیارد و سیصد صد هزار نفر مسلمان در جهان، تنها صد میلیون نفرشان شیعه هستند که در بخشهایی از ایران فلک زده و بخشی از کشور فلک زده تر عراق ساکنند و البته که رهبران و مراجعشان نم کرده و ساخته و پرداخته ی کارخانجات معظم «انگلستان» که دهه هاست برای تداوم «انجماد فکری» در این نواحی پروژه سازی میکنند. قریب به اتفاق مسلمانان از اهل تسنن هستند و البته درک بهتری از اسلام «راستین و ناب و محمدی» دارند.

محمد رضا شاه فقید هم خودش مذهبی بود و باعث مضحکه ی

رضا شاه. بارها رضا شاه، محمد رضا شاه بعدی را به دلیل این که حرفهایی خرافاتی میزد، مسخره کرده بود. خود شاه یکی/دوبار گفته بود: «من برای اعتقادات مذهبی ام دلیل قانع کننده ی منطقی ندارم، ولی مذهبی هستم.»

باید توجه داشت که این رفتار به نوعی دلجویی از آخوندها هم بود. هر گاه شاه و دولتهای ایران به منویات تجاوزز کارانه ی انگلستان بی توجهی میکردند، انگلستان که اساسا نیروی پشت پرده ی آخوندها و تغذیه کننده ی ایشان بود، بلوایی مذهبی یا کشتار غیر شیعه ها را راه میانداخت و مملکت را فلج میکرد، آنها با فتوای آخوندها و به دست ارتش لمپن آنها [همانها که حالا در حکومت هستند] بهایی کشی و یهودی کشی رفتار عادی آخوندها در همه ی این دوران بود.

6- چرا بجای اعدام اعضای حزب توده، با مذهبیها و در راس آنها خمینی با نرمش رفتار میشد و بعنوان مثال با تبعید به نجف به او رسماً مجوز فعالیت آزاد علیه رژیم سلطنت داده شد؟

در دوران شاه تنها تروریستها و آدمکشها اعدام میشدند. توده ایهایی که تروریست بودند، مثل خسرو روزبه و دیگران اعدام شدند. مذهبیهای تروریست هم اعدام شدند، مثل نواب صفوی، مثل امامی قاتل هژیر، مثل برخی از اعضای سازمان مجاهدین

که مرتکب ترور و آدمکشی شده بودند.

خمینی با این که مرجع تقلید نبود، وقتی به زندان افتاد، خلیها مثل منتظری رفتند از مجتهدین وقت نامه گرفتند که خمینی مرجع است تا او را اعدام نکنند. خمینی را میشد به جرم ایجاد بلوا و آشوب و راه انداختن شورش کور 15 خرداد 1342 اعدام کرد. گویا این قانون که نباید مرجع تقلیدی را اعدام کرد، آن زمان جایی در کتابهای قانون وجود داشت. احتمالا این قانون را با فشار خود آخوندها به قوانین کشور تحمیل کرده بودند، چون آخوندها نمیخواستند قضیه ی اعدام شیخ فضل الله نوری در حین انقلاب مشروطه تکرار شود. یکی از اتهامات شیخ فضل الله نوری هم ایجاد بلوا و آشوب در کشور بود.

خمینی پس از مدت کوتاهی که در زندان بود- بعد از بلوای 15 خرداد 1342 - به کشور ترکیه تبعید شد و چون ترکیه او را نپذیرفت؛ احتمالا به این دلیل که قرار نبود دو کشور ایران و ترکیه مخالفان یکدیگر را تقویت کنند و زیر پر و بال بگیرند، دقیقا نمیدانم، از همانجا روانه ی کشور عراق شد. من اینجا از دوستی که گویا یکبار به دلیل کاری به نجف رفته بود، شنیدم که پول بود که میآمد و زیر تشکچه ی خمینی گذاشته میشد. همان کسی که بعدها به «حجت الاسلام دعایی» معروف شد، پولها را

بدون این بشمارد، چنگ میزد و برمیداشت و به اتاق دیگر
«بیت» خمینی منتقل میکرد.

راستی میدانید که خمینی زنش را خیلی کتک میزد؟ این
«اطلاعات» هم از همان اطلاعات «درون بی‌تی» من است که
گوش به گوش، به گوش من بینوا هم رسیده است. از چنین
«امامی» چه انتظاری بیش از همان «قهرمانیها» که در طول
دوران فرمانروایی اش مرتکب شد، میرفت؟ جای شکرش باقی
است که فقط ده/یازده سال پس از آن افتضاح تاریخی زنده بود،
والا معلوم نبود ما حالا چه سرنوشتی داشتیم؟! هشت سال جنگ
خانه خراب کن، در یازده سال فرمانروایی اش بر ایران، و
کشتار تابستان 1367 بخشی از «کارنامه»ی درخشان اوست؛
کشتار سال 1360 بماند!

7- چه کسی مسئول فرهنگ سازی در جامعه است؟ و چگونه
باید به مردم یک کشور فرهنگ داشتن دموکراسی را آموخت؟
مطبوعات، مدارس، آموزش و پرورش و... نهادهای فرهنگی...
رادیو و تلویزیون و ناشران... اما وقتی تقریباً تمام هنرمندان
ایرانی، شاعران و نویسندگان، خودشان توده ای و وابسته به
اجنبی بودند، چگونه میتوانند فرهنگ بسازند؟ از سویی فشار
ملایان برای محدود کردن دامنه ی مدرنیته در ایران خیلی زیاد

بود... در واقع ملایان در دوران شاه به نوعی دولت در دولت بودند و با شانتاژ و گروکشی منویاتشان را پیش میبردند. یک گروه آخوند، مثل محمد حسین بهشتی و مرتضا مطهری و کسانی از این دست، با فشار آخوندهای بالاتر به این بهانه که این مملکت، مملکت شیعی و شاه، شاه اسلام پناه است، تهیه و تدوین کتابهای قرآن/شرعیات مدارس را در اختیار گرفته بودند. مدارس که در دوران رضا شاه مختلط بودند، در دوران محمد رضا شاه فقید و با شانتاژ آخوندها دوباره جداسازی شدند. نمیدانید دخترها با چه سختی ای میتوانند در میدانهای ورزشی حضور یابند. حکومت کاری به این کارها نداشت، ولی قدرت آخوندها و ارتش لمپن آخوندها همیشه وسیله ای برای گروکشی از دولت و دولتیان و مردم بود. حتما میدانید که چند نخست وزیر دوران شاه فقید را آخوندها کشتند؟ هژیر، رزم آرا، حسنعلی منصور... و آخرینشان هم امیرعباس هویدا را...

8- آیا انداختن گناه انقلاب بر گردن روشنفکران و یا نسبت دادن آن به فلان رادیو و فلان ژنرال، پاک کردن صورت مسئله نیست؟

این انداختن گناه به گردن کسی نیست. باصطلاح روشنفکران ایران که فرآورده ی یک جامعه ی عقب افتاده و مذهبی بودند،

درک و فهمشان بیشتر از این نبود. با این که امکان فهم و شعور را هم داشتند. بیشترشان در دانشگاههای اروپا و امریکا درس خوانده بودند، ولی به دلیل رسوب باور شیعی و ضدیتشان با ترقی، پل و پله‌ی به قدرت رساندن آخوندها شدند. برای این عقب افتادگان، آزادی زن با بی بند و باری برابر بود. همینها با این درک ناچیزشان اسباب حکومت آخوندها را فراهم کردند.

9- چگونه میشود با یک مقاله و یا یک رادیوی بیگانه، نظامی که رهبرش خود را وارث 2500 سال شاهنشاهی میدانست و به او لقب عقاب اوپیک را داده بودند، سرنگون کرد؟

پرسش بسیار بجایی است. اما رادیوی بیگانه فقط نمود خارجی یک برنامه‌ی بلند مدت بود که آن روزها در جریان بود. حزب توده و خود ملایان و همچنین ملیها و مذهبیها و ملی/مذهبیها سالها بود در تدارک بودند که حکومت نسبتا سکولار ایران را سرنگون کنند. بخش نظامی این جریان، چهار جریان تروریستی بودند که دو تاشان مذهبی بودند [مجاهدین و فدائیان اسلام] و دو تاشان کمونیستی بودند [حزب توده و فدائیان خلق] حزب توده خودش بخش نظامی و بخش تروریستی داشت که سردسته اش همان خسرو روزبه‌ی معروف بود.

راستی میدانید که مجسمه‌ی این تروریست را رضا اولیاء عضو

حزب کمونیست [اخیرا سوسیالیست] ایتالیا، مجسمه ساز و عضو شورای ملی مقاومت مسعود رجوی، ساخته و در یکی از میدانهای ایتالیا کار گذاشته است، به عنوان یک قهرمان و میدانید که شاعر بزرگ ایران [که توده ای بود] یعنی احمد شاملو، شعرهایی را به روزبه و همزمان تروریستش تقدیم کرده بود؟

بخش تروریستی فدائیان خلق نیز، تا آنجا که یادم هست، به رهبری حمید اشرف، هم آدمکشی میکردند، هم بانک زنی و خرابکاری... آدمکشیهای بخش کمونیست شده ی سازمان مجاهدین، یعنی تقی شهرام را فراموش نکنید که هم همزمانشان را به طرز فجیعی میکشند و هم خارجیها و دیگران را. مهدی رضایی «گل سرخ انقلاب» در حال ترور یک پاسبان بود که اتفاقا بمب، دست یک گدای بدبخت افتاد و او را نفله کرد. اینها روشنفکران ما و تحصیلکردگان ما بودند. مهدی رضایی دانشجوی مدرسه ی عالی بازرگانی بود. محمد حنیف نژاد مهندس بود. مسعود رجوی زبان خوانده بود. تقی شهرام همینطور... ملت «تروریست پرور ما» از بخت خوش همه گونه تروریست داشتند و دارند. همه جور تروریست داشتیم و داریم، از عمده ای به نام نواب صفوی تا دکتر/مهندسهای سازمانی و

غیره... همین آقای احمد صدر حاج سیدجوادی که بعدها شد وزیر زهرمار دولت بازرگان، در دوران شاه تروریستها را تغذیه میکرد. حالا هم که تروریستها رسماً و عملاً بر سر کارند.

کنفدراسیون جهانی دانشجویان خارج کشور هم سالها بود که هم با خمینی زد و بند داشت و هم با تروریستهای داخل کشور... تازه تروریست هم به کشور «وارد» میکردند [مثل کورش لاشایی و پرویز نیکخواه] درضمن جیره خوار شوروی و بخشی از آن هم جیره خوار چین بودند. بخش مذهبی و ملی این خرابکاران هم، هم از عربها پول میگرفتند و هم از همان کشورهای بلوک شرق. بنابراین فقط رادیو بی بی سی نبود. خود کشور فرانسه میزبان خمینی بود و آن همه هم برایش امکانات فراهم کرد. داستان خود امریکا و دولت کارتر که این برنامه را در برنامه داشت - هم - فراموش نکنیم. در ضمن گران شدن نفت در آن دوران و تا آنجا که یادم میآید، استفاده از دوچرخه به جای اتومبیل در همین آلمان [به دلیل گران کردن بهای نفت توسط اوپک و به درخواست شاه] را هم به این لیست اضافه کنید. دامن زدن به آن تبلیغات شوم برای آن فاجعه ی بهمن پنجاه و هفت در واقع «دهن کجی» غرب به محمد رضا شاه فقید بود که میکوشید تا حدی مستقل باشد و بر اساس منافع عالیه ی

ملت ایران کار کند.

10 - خلاصه اینکه رشد طبقه ی متوسط مگر نباید با رشد

آزادی توأم باشد و آیا ناهمگونی این دو باعث انقلاب نمیشود؟

طبقه ی متوسط آن زمان جامعه ی ایران خیلی نوپا بود. پول

داشت، ولی عقل و شعور و فهمی از آزادی، دموکراسی و

شهروند سالاری [دموکراسی] نداشت. در واقع این طبقه ی

متوسط خیلی شکننده و آسیب پذیر بود، چون خودش مذهب زده

بود، و فهمی هم از آزادی زن نداشت...

همه ی اینها و فاکتور مشخص بیشعوری ما که با چیزی مخالفیم

که نمیشناسیمش و برای به قدرت رساندن کسی تلاش میکنیم که

او را هم نمیشناسیم، کمک بزرگی به انجام این فاجعه کرد. به

عنوان نمونه «علی اصغر حاج سید جوادی» که عنوان دکترا را

هم همه جا به دنبال اسمش یدک میکشد، نویسنده بود، چند تا

کتاب داشت، عضو انجمن حقوق بشر در ایران بود، و خیلی

عنوانهای دهان پرکن دیگر... در مقاله ای پیش از به قدرت

رسیدن خمینی نوشت: «امام به 15 زبان زنده ی دنیا مسلط

است» [نقل به مضمون] در حالی که سید روح الله خمینی بیچاره

نه فارسی بلد بود و نه حتا عربی... با این جماعت طبقه ی

متوسط آن دوران، همین که وضعمان بدتر از این نشده است که

حالا هست، باید کلاهمان را بیاندازیم هوا...

شما جوانان این دوره خیال میکنید دوره ی شاه دوران طلایی ای بوده است. البته حکومت در آن دوران به پوشیدنی و نوشیدنی و مناسبات شخصی کسی کاری نداشت. ولی همینها که هم اینک بر سر کارند، آن زمان با این که قدرتی نداشتند، ولی در همان حیطة هایی که قدرتی داشتند، مثل خانواده و محله و محل کار و خیابان پیرامونشان، هژمونی خودشان را اعمال میکردند. ساده ترین رفتاری که با ما به عنوان دختران و زنان میشد، آزار جنسی خیابانی بود. روزی نبود که از خیابان یا کوچه ای نگذریم و کسی انگشتی به ما نرساند. کار به جایی کشیده بود که مثلا پدر خود من، مرا بدون «بادیگارد» اینطرف و آنطرف نمیفرستاد. در محل کار، در راه مدرسه، در دانشکده، چیزی که به حساب نمیآمد، مغز و فکر ما بود. برای مردان آن دوران، ما فقط یک «جنس مونث» بودیم که چون جرات کرده بودیم پا از خانه مان بیرون بگذاریم، پس لابد «عمومی» بودیم و همه، همه ی مردان رهگذر اجازه داشتند به ما این بی حرمتی را روا دارند. من در مطلبی تحت عنوان «حس غریب» این درد را تا اندازه ای باز کرده ام.

به هر حال من فکر میکنم مشکل ما حکومت نیست. مشکل،

خود ما هستیم و این حکومت در واقع همان حکومتی است که ما و به ویژه باصطلاح روشنفکران ما برای ما تدارک دیده اند، چون فهمی از انسان مدرن نداشتند و ندارند. برای آنها مدرنیته و ترقی و تمدن و آزادی و برابری حقوقی انسانها، برابر بود و هست با بی بند و باری جنسی، آنهم فقط برای زنان. بیجهت نیست که همه شان از همان سال 1342 همراه با آخوندها شدند و به دیدار خمینی رفتند. چه «مبارزان» داخل کشور و چه کنفدراسیون جهانی دانشجویان...

حتما میدانید که سید روح الله خمینی بلوای 15 خرداد 1342 را راه انداخت، چون با یک اصل اساسی شش ماده ی اعلام شده ی «انقلاب سفید» شاه فقید، یعنی با «حق رای برای زنان» مخالف بود. لطف الله میثمی در کتاب خاطراتش نکته ای را بیان میکند که خیلی جالب است. در مجلس شورای ملی پس از سال 1341 در ایران، شش خانم نماینده ی مجلس شورا شدند. این جماعت روشنفکران، به این مجلس، مجلس «شش ماده ای» میگفتند؛ هم اشاره داشتند به تشکیل این مجلس پس از اعلام شش ماده ی انقلاب سفید و هم اشاره داشتند به این شش بانوی نماینده ی مجلس شورای ملی. این است نگاه «روشنفکران» آن دوران به زنان: «مجلس شش ماده ای».

لابد میدانید که همین میثمی مهندس نفت بود و کلی هم حقوق میگرفت. ولی شب 28 مرداد 1353 در حین ساختن بمب دستی و به دلیل انفجار بمب، دو چشم و یک دستش را از دست داد. این هم یکی دیگر از اهالی طبقه ی متوسط آن دوران.

همه ی جنجالها و شلوغبازیهها و تروریست سازیها از همین نقطه، و از بلوای 15 خرداد 1342 و در همیاری با این نگرانی خمینی شکل گرفت و به افتضاح تاریخی 1357 انجامید. حالا هم میبینید که کلید اصلی حکومت اسلامی همین تجاوز به حقوق زنان است.

این همه همدستیهها که من در همان کتاب «رنسانس وارونه» نشان داده ام، نمیتواند بدون زمینه ی ذهنی باشد. مگر میشود که طیفهای گوناگون باصطلاح روشنفکران ما، از توده ای و فدایی و مجاهد و جبهه ی ملی و حزب ملت ایران و بقیه ی این جماعات «همه باهم» ریشه بشوند دنبال عقب افتاده ترین نمود جهل و عقب ماندگی و پس افتادگی و ضدیت با زنان و دگراندیشان؛ ریشه بشوند دنبال این زندگی ستیزان و منجیان مرگ و نیستی و جنگ و ترور؟

اینها به نظر من اصلا بی دلیل و زمینه نمیتواند باشد. همه ی اینها که برای کشاندن ایران به این روزهای سیاه تلاش کرده اند

– و باز هم برای تداومش میکوشند - خودشان از همان جنس عقب افتاده و ضد زن و ضد دگراندیشان هستند و جنگ طلب و حامی تروریسم.

همین علی اصغر حاج سید جوادی، تروریست‌ها را دو دسته کرده است: تروریست‌های بد و تروریست‌های خوب. به نظر او تروریست‌های خوب که همان تروریست‌های دوره ی شاه هستند - مثل تروریست‌های سازمان مجاهدین و توده ایها و فدائیها - قهرمان و مبارز بودند [نقل به مضمون] معلوم هم نیست ایشان چرا بقیه ی تروریست‌ها را «متهم» به بدی میکند؟ اینها همان جماعتی هستند که شما از آنها به عنوان «طبقه ی متوسط» نام میبرید.

دوست دارم اینجا یک یادآوری کوتاه بکنم و آن هم در رابطه با تفاوت بین دو واژه ی «روشنفکر» و «تحصیل‌کرده» است. من کسی را «روشنفکر» میدانم که برای بهبود و بهتر کردن شرایط زندگی همه ی انسانها در هر حیطة ای، علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تلاش میکند. روشنفکر کسی است که میکوشد زنجیرها را از دست و پای انسانها باز کند، حقوق برابر همه ی انسانها را، تاکید میکنم حقوق برابر همه ی انسانها را به رسمیت بشناسد و برای شناساندن و احقاق حقوق همه ی

انسانها فارغ از جنسیت و نژاد و قومیت و عقیده تلاش کند.

مهدی بازرگان که تحصیلکرده ی اروپا بود و چندین عنوان دهان پرکن تحصیلی هم داشت، چون اولین مسجد را در دانشگاه تهران علم کرد، وقتی رئیس دانشکده ی فنی دانشگاه تهران بود، یک مرتجع و یک عقب افتاده ی قرون وسطایی بیشتر نیست. چون با این کارش تمام برتری طلبیهای جنسی و دینی و عقیدتی، هم چنین تمام قوانین قصاص و سنگسار و کشتار و قطع کردن دست و پا و چشم درآوردن و دیه دادن و گرفتن... و زن ستیزی و دگراندیش ستیزی و در نهایت ضدیت با مدرنیته و روشنگری و روشنفکری را در یک محیط علمی و برای دانشجویان صاف و ساده و چشم و گوش بسته ی آن دوران، زمینه ساخت. چنین فردی نه تنها روشنفکر نیست، بلکه تنها یک درس خوانده است که منویات دینی/سیاسی اش را در محیط کاری اش پیش برده است. من با همه ی اینگونه آدمها مخالفم؛ در هر زمانی و هر مکانی و با هر عنوان تحصیلی ای...

به قول فرزانه ی دیگری: «در فردای پیروزی بر حاکمان

حکومت اسلامی [اگر چنین فردایی در چشم انداز باشد] باید بر

سر در مزار قائد اعظم این جماعت [سید روح الله خمینی]

نوشت: این بنا، یادگار جهل تاریخی [روشنفکران] ملت ما در

روشن‌ترین عصر بیداری بشریت بوده است.»

به هر حال امیدوارم توانسته باشم پاسخ شکسته/بسته ای به

پرسشهای منطقی شما داده باشم.

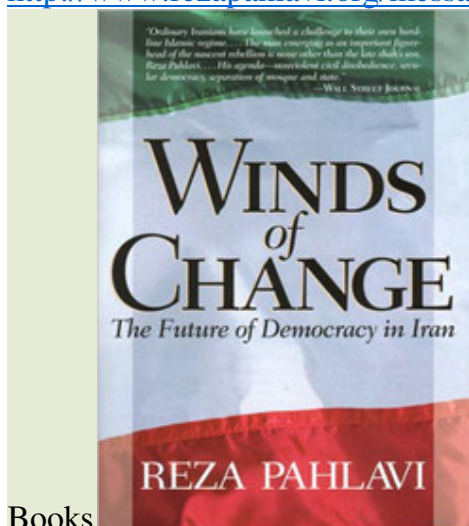
شما را میبوسم

نادره افشاری

Please read the attached file and forward this email to your friends

[Messages to the Nation](http://www.rezapahlavi.org/messages/)

<http://www.rezapahlavi.org/messages/>



Books

<http://www.rezapahlavi.org/books/>